کتاب«سیرت رسول اللّه»را، که ترجمه‏ای از سیرة النبی و مشهور به سیره ابن هشام است، قاضیی از ابرقوه، به نام رفیع الدین اسحق بن محمد، در دهه دویم سده هفتم هجری از عربی به فارسی برگردانده است.آن را نثری است بسیار زیبا و دلکش و ویژگیهایی دارد که شایسته بررسی پژوهشگران است.

برخورد با سه واژه در این کتاب که در جای دیگر ندیده و به یاد ندارم که دیده باشم، مرا به نوشتن این مختصر واداشت.یکی از آنهاساطروناست؛ددیگر ژاژخاستو سدیگر«دیک».

**1-ساطرون:**

در صفحه 96 این کتاب چنین آمده است:«حکایت کرده‏اند که در عهد کسری شاپور ذوالاکتاف پادشاهی بود که او راساطرونگفتندی و بر لب فرات مُقام داشتی و فرمان کسری نبردی و قلعه محکم کرده بود، بر لب فرات، و در آن نشسته بودی... شاپور به جنگِ وی رفت و قعلهساطرونرا حصار داد، چند مدّت، تا آنکه به یاری دخترساطرونکه بر وی نیازان شده بود قلعه گشوده شد».

ساطرونبایستی لقب یا عنوان این شاه کوچک محلی، که از فرمان شاهنشاه ساسانی، سرباز زده است باشد و معنایی داشته باشد، چونشاه، فرمانروا، امیر و مانند آن و گونه‏ای از واژه‏ای باشد که در زبانهای اروپاییساترابشده است. واژه‏2 ایرانی باستان با افتادن/x/ساکن از آغاز آن و تبدیل//به /t/(در نوشته‏های پارسیک)و/h/(در فارسی نو)و بدل شدن-·va-به-·- شهرپان و سپس شهربان شده است.

گونه دیگری از این واژه که به فارسی نو رسیده استشهرب(شهرپ) است، که آن را در واژه‏نامه‏ها بهکلانو...معنی کرده‏اند و همان واژه شهرپان است با افتادن-اناز پایان آن(شاید از روی قیاس با نشان جمع)و باز همان واژه است که در زبان ارمنی sahap 3 شده است.

ساطرونهم همین واژه است که با تغییر و تحریف و تصحیف بدین ریخت درآمده است:با افتادن/x/ساکن‏و بدل شدن/s/به/s/و //به/t/، satrap·van و تغییر هجای-tra-به-tar(یا-ra-به-ar-)satrav·van و جابجاشدن-a-و-a-در هجاهای sa-و v·، s·tarvavan و افتادن یکی از دو هجای همانند)-va(s·tarvan شده است:

satrav·van satrap·van ( .)s·tarvan s·tarvavan satarv·van

برای افتادن/x/از آغاز واژه، سنج.شاه-؛شبxsap-؛شامxsafnya- 4 .

برای بدل شدن/s/به/s/سنج.الدّستدشت؛میسانمیشان و جز آن.

برای بدل شدن//به/t/سنج.گیتی5 :تخه toxa و تخنه‏toxna(گویش شیرازی کهن، دیوان پس ناصر).

برای تبدیل/p/(پس از واکه)به/v/، سنج.وام، اوامپه ap·m، هویدا

hu-paid·؛پیشوپه.pesupai 6 .

برای تغییر traبه tar(یا ra به ar)سنج.ترس-، ترفند- 7 ؛فرزند frazantay 8 ، دریdrayah 9 .

برای جابجایی واکه‏های/a/و/·/، سنج.خواهر\*xvah·r سنسکریت: scas·r 10 ، سنج.بلوچی gvah·r بلوچی نو gvahar.

برای افتادن هجای همانند، سنج فارسی باستان:hama-m·tar ham·tar 11

**2-ژاژ خاستن**

از صفحه 277، کافران گفتندی:این حکایت که نضر بن الحارث گوید، خوشتر از است که محمد می‏گوید-ژاژ خواستند(زیرنویس:اصل:ژاژ خاستند).

ژاژ با فعل خاییدن در ادب فارسی بسیار به کار رفته است.ژاژخاییعنی هرزه‏دراوژاژخایییعنیهرزه‏درایی و هرزه‏لایی.خاییدن از بن حال(خای‏-جویدن) 12 ساخته شده است.ساخت مصدر همیشه از بن ماضی است و چنین مصدرهایی، یعنی آنها که از بُن مضارع ساخته شده‏اند، مانند همین خاییدن به نام مصدر جعلی معروف شده‏اند.به سخن دیگر، مصدرهایی هستند ثانوی که به عللی جایگزین مصادر اصلی شده و به جای آنها یا مترادف با آنها به کار می‏روند. (سنج.سوزیدن و پزیدن و ریزیدن 13 ).

بن ماضی خای، خایستاست و مصدر اصلی خایستن.ژاژ خایستند (یا خاستند)یعنی هرزه‏درایی کردند.عبارت بالا می‏تواند، در اصل، ژاژ خایستند باشد، وگرنه به همین صورت که هست نیز درست و فصیح است.طبق قاعده رایج در زبان فارسی، هر گاهیاء(همچنینواو)میان دو واکه جای گیرد، ممکن است یاءو یکی از واکه‏ها(واوو یکی از واکه‏ها)بیفتد و اگر یکی از واکه‏هاکشیده و بلندباشد، آنکه به جای می‏ماند واکه کشیده است.x·yestand یا x·yastand پس از افتادن-ya-یا-ye-می‏شود x·standخاستندچنانکه در اصل بوده است.

برای افتادن-ya-از-·ya-، سنج.داراب(دارا)په.D·ray·v-(فب. D·rayavaus)؛-شن(در گلشن و جز آن)sayana، (ارمنی sen ده). 14

فعل دیگری، از این دست، که در همین کتاب به کار رفته است، ریستن است که بکلّی فراموش شده و حتی از بسیاری از فرهنگها افتاده است و به جای آن مصدر ثانوی آن زبانزد خاص و عام است.در صفحه 70 چنین آمده است:پس آن مرد عرب...چون جای خالی دید برخاست و هر چهار گوشه خانه به نجاست ملوّث کرد و آنجا که محراب ایشان بود بنشست و بریست و به نجاست بیالود و هر چه می‏توانست کردن، از کارهای پلید، همه در آن کلیسا بکرد.

(ری، ریست15 ، سنج.زی، زیست).

**3-دیک**

دیکیعنیدی، دیروزفارسی میانه(پارسیک)آن عیناً همین است:)dig,dik ( 16 :کاربرد فراوان آن در این کتاب نشان می‏دهد که این واژه بدین گونه(گونه کهندی)تا سده هفتم زبانزد مردم بوده است.(هنوز هم گهگاه از زبان مردم شیرازدیگروزبه جایدیروزشنیده می‏شود).

اینک چند نمونه از کاربرد آن:

ص 222، آنگه جبرئیل علیه السّلام سید را گفت، علیه السّلام، یا محمد، وقت نمازها در میان این دو وقت است که دیک با تو کردم و امروز بکردم...

ص 292، یملیخا گفت:مگر دقیانوس که دیک پادشاه این شهر بود کجا شد؟

ص 596، ابو سفیان گفت:ای کنانه، تو می‏دانی که میان ما و آن محمد چون است، و هنوز دیک بود که این مصیبت‏ها در خانه ما افکند.

ص 806، عروه گفت:وی خود هنوز دیک بود که کون خود پاک نمی‏توانست کردن و امروز بدان مقام رسیده است که با من چنین درشتی کند...

ص 559، عُتبه چون چنان دید و از دیکین ابو جهل در حق وی چنان گفته بود، وی را نیز حمیّت بجنبید...و روی در مصاف نهاد.

این کتاب را ویژگیهای بسیار است، که یاد همه آنها، در اینجا، سخن را به درازا کشانَد، گذشته از آن به پژوهشی بیشتر و ژرفتر نیاز دارد.از آن همه یکی کاربرد بسیارفراوان واژهبازِاست که تقریباً همه جابه سویمعنی می‏دهد:

ص 354، حکایت جماعتی از صبحانه که از جشن بازِ مکّه آمدند.

ص 379، می‏خواهم که بازِ خانه خود شوم.

ص 522، سیّد بازگردید و بازِ مدینه آمد.

ص 409، سیّد علیه السّلام بازگردید و بازِ حضرت حق تعالی رفت.

و بسیاری دیگر.من تصوّر می‏کنمبازِترکیبی باشد ازبا+زی با سوی(؟)، به سوی.(برای کاربرد«با»به معنیبهسنج:تو می‏خواهی خدایان ما را از هزار با یکی آوری؟ 17 ودوش با من گفت پنهان کاردانی تیزهوش(حافظ).

هُرن هم دریافته است کهباز(که آن را با سکون زاء baz خوانده است)همه جا به معنیدوبارهوبار دیگرنیست و گاه معنایبهمی‏دهد 18 و گواه گفته خویش را دو بیت، که یکی از فردوسی است و دیگری از فخر الدّین گرگانی، یاد می‏کند:(البتّه در هر دو جا بایدبازِ]b·ze[خوانده شود).بیتی که از فردوسی آورده است از داستان سام و زال است، 19 آنجا که سام به زال گوید:

منم کمترین بنده یزدان‏پرست

از آن پس که آوردمت بازِ دست

[پذیرفته‏ام از خدای بزرگ

که دل، برتو، هرگز ندارم سترگ‏]

و بویژه توضیح می‏دهد کهباز دستدر مصراح بالا به معنیدوباره به دستت آوردمنیست بلکه معنیبه دستمی‏دهد:

)nicht das ich dich wieder in meine hand bekommen habesondern bazdaststeht fur bedast.(

و بیتی که از فخرالدّین گرگانی آورده است، این است: 20

همی تا بازِ مرو آیی از این راه

نیاسایی ز رفتن گاه و بیگاه

**پی‏نوشتها**

1. رفیع الدین اسحق بن محمد همدانی(قاضی ابرقوه)، سیرت رسول اللّه، 2 جلد، به تصحیح دکتر اصغر مهدوی(تهران:بنیاد فرهنگ ایران 1359-60).

2. Ch. Bartholomae, Altiranisches Worterbuch )Aiwb.(, )Srtassburg:4091(.

3. H. Hubschmann, Persische Sttldien)P.S.()strassburg:5981(.

4. AiWb. 355, 845, 355.

5. Ibid. 674.

6. P.S.s. 571.

7. P.Horn. Grundriss der Neupersische Etynologie)GNPE(.)stuttgart:3981(.S. 68.

8. AiWb. 4001.

9. Ibid. 1701.

10. P.S.s. 331.

11. Ibid. 6772.

12. Ibid. 135. GNPE.s. 401.

13. سنج.از همین کتابتو بمیری و در گور پوسیده و ریزیده شوی(ص 352).

14. P.S.s. 761-8.

15. GNPE.s. 241.

16. Sestur Hoshangji Jamaspj Asa

Martin Haug.)ed.(An Old Pahlavi- Pazand Glassary,)Bombay:781(,PP. 91, 011.

17. Ibid. P. 614.

18. Paul Horn, Zeitschrift fitr Vergleichende Sprachforschung XXXII )6981(s. 085.

19. شاهنامه فردوسی، چاپ بروخیم، 1313، ج 1، ص 140(پادشاهی منوچهر، بیت 202).

20. فخرالدین گرگانی، ویس و رامین، ویراسته محمد جعفر محجوب(تهران:ابن سینا، 1337)، ص 35.

پایان مقاله